شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز و مدیر مسئول: شهرداری مشهد
- مدیر عامل: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

بافت تاریخی مشهد احیا می‌شود
اهدای خون، تمرین از خودگذشتگی

SHAHRARANEWS.IR

سال چهاردهم

۲شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد

۲۹٪	رطوبت هوا	↓۲۳° ↑۳۹°	
صبح ۲۷		ظهر ۳۵	
عصر ۲۷		شب ۳۶	

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۲:۳۸:۰۶
- نیمه شب شرعی ۲۳:۴۷:۴۹
- غروب آفتاب ۱۹:۴۳:۱۵
- اذان صبح فردا ۰۳:۵۳:۳۱
- اذان مغرب ۲۰:۰۳:۳۸
- طلوع آفتاب فردا ۰۵:۳۳:۴۳

مرکز مشاوره دکتر رومیلی

مگس تراپی در تاریخ ادبیات

رضا احسان‌پور
نویسنده شاعر و طنزپرداز

دکتر پنجره را باز کرد تا مگس سمجی را که تمرکز خودش و منیژه را به هم ریخته بود بیرون کند؛ هرچه کاغذ توی دستش را در هوا تکان می‌داد، فایده‌ای نداشت. منیژه با لبخند گفت «می بینی دکتر! خاطره‌های مهرداد هم مثل همین مگس از ذهنم نمی‌ره بیرون»! دکتر با شنیدن این حرف، دوباره از روی صندلی بلند شد و سعی کرد مگس را بیرون کند؛ منیژه چند باری سرش را دزدید تا کاغذ به صورتش نخورد. دکتر گفت «کار نشدنی داره! نمی تونه که تا آخرش بمونه؛ بالأخره باید بره سراغ یه آشغالی»! منیژه با دل خوری گفت «یعنی من آشغالم»؟! دکتر که بین بیرون کردن مگس و رفع دل خوری مانده بود، یک لحظه ثابت ایستاد و گفت «من کِی این حرف روزدم؟ تو اگه آشغال بودی که من با اطمینان کامل بهت نمی گفتم که می تونی فراموشش کنی»! منیژه مگس را از روی زانویش پر داد و گفت «اگه شما تونستی این رو بیرون کنی، منم می تونم مهرداد رو فراموش کنم»! دکتر که نمی خواست به خاطر یک مگس، وارد چالش با منیژه بشود، کاغذ را روی میز پرت کرد، پشت صندلی اش نشست و گفت «یه معنی بیرون کردن از ذهن اینه که بهش محل نذاری؛ یعنی فکر کنی اصلا نیست»! منیژه به پنجره، خیره شد و با صدای محزونی گفت «بودن یا نبودن، مسئله این است...».

دکتر بلافاصله پیِ حرف منیژه را گرفت و گفت «آفرین! پس یعنی بود و نبود یه سری آدم‌ها می تونه یکی باشه». منیژه برگشت رو به دکتر و گفت «به نظرتون بودن شمای روانشناس، کِی قراره با نبودنتون یکی نباشه»؟ دکتر که از جواب منیژه جا خورده بود، به هوای کشتن مگس، محکم زد روی میز و گفت «من اگه نبودم که این مگس من رو نمی دید»! منیژه که از صدای برخورد دست دکتر ترسیده بود گفت «ولی این روی میز نشسته بود نه شما»! دکتر، کلافه و خسته گفت «مطمئن باش روی من هم می نشینه»! منیژه لب هایش را چپ و راست کرد و گفت «بی ادبیه، دور از جونتون! مگه شما آشغالید»؟! دکتر گفت «مگس هم می تونه مثل ما آدم‌ها جایز الخطا باشه و در تشخیص آشغال اشتباه کنه»! هنوز حرف دکتر تمام نشده بود که خرمگسی از پنجره وارد اتاق شد و عینهو خال هندی، دقیق نشست بین دو ابروی دکتر! منیژه که به زور جلو خنده اش را گرفته بود گفت «چقدر مگس های خطاکار زیاد شده اند»! دکتر با دو دست، مگس ها را از خودش دور کرد و گفت «به نظر خودت، چرا نمی تونی مهرداد رو فراموش کنی»؟ منیژه گفت «اگه می دونستم که اینجا نبودم»! دکتر حرکت خرمگس را روی دیوار دنبال کرد تا رسید به منیژه و گفت «شاید تو مگسی»! منیژه جا خورد و گفت «یعنی مهراد آشغاله»؟ دکتر درجا گفت «البته مگس روی چیزهای شیرین هم می نشینه»!

منیژه گفت «ولی من ترجیح می دم شیرینی باشم تا مگس و آشغال»! دکتر، درمانده و خسته گفت «باشه، اصلا تو شیرینی»! منیژه گفت «ولی خب این طوری که باز هم مگس ها دورم جمع می شوند»! دکتر به ساعت نگاه کرد، نیم خیز شد و گفت «الان که وقت تمومه؛ جلسه بعدی در موردش حرف می زنیم». منیژه که روی صندلی لم داده بود گفت «دکتر! به نظرتون خسرو و فرهاد هم مگس بوده اند»؟!

قصه شهر

امان از آن قیچی کج

سلمان نظافت یزدی
شاعر و روزنامه نگار

حاشیه میدان طبرسی سر نبش کوچه سیابون امروز آدرس یک ساختمان بلند و بالاست امار وزگاری آدرس آدم‌های زیادی در نانوایی سنگک، پلاستیک فروشی اصغرِ مُلاباجی، اسباب بازی فروشی آقای نخودی و سیرابی فروشی آقا رضا بود. آقا رضا زودتر از همه این آدم‌ها مُرد. او قبل از اینکه آدرسش محو شود، مُرد. آقا رضای سیرابی با آن قیچی کجش که بیشتر کاسب‌های آن راسته را در عصرهای تابستان میان شلوغی بی اندازه کوچه سیابان (سیاه آب یا سیابون) سیر کرده بود، برای زائران زیادی با دست‌های پر از عروسک و نبات و شکلات راه راه مشهدی، سیرابی داغ برش زده بود و رویش آبلیمو ریخته بود تا برای ادامه روزشان جان بگیرند، قبل از اینکه نوسازی شروع شود، مرد. آقا رضا سیرابی صبح می رفته دنبال سیرابی تازه یا از کشتارگاه برمی گشته که یک ماشین می کوبد به او و هندای هفتاد قرمز رنگش، به او و خورجین های پر از سیرابی اش و بعد همان سر تیر جان می دهد.

شاید آن قیچی کج و تیز هم همراهش بوده آن لحظه، همان قیچی کج و تیز که گاهی صدایش را در سرم می شنوم. آن قیچی شاید بیست سال پیش گم شد، اما پس چرا در سر من زنده است؟ آن قیچی بعدها برای من شد نماد نوسازی، افتاد به جان کوچه‌های اطراف حرم، به جان خانه‌های اطراف حرم، افتاد به جان قبر میر، افتاد به جان سیابون، افتاد به جان نانوایی عراقی ها. زائرها و کاسب ها داشتند در آن کوچه خرید می کردند، چانه می زدند و آن کنار صدای «آقا جون قربونتم، آخه من مهمونتم...» از ضبط قدیمی نوار فروشی پخش می شد رابُرید و گم کرد.

آن قیچی آدم ها را تبعید کرد به آلبوم های عکسشان، کوچه های قدیمی را تبدیل کرد به خاطراتی دور، آب انبارها، حمام ها و هرچیزی که می شد با آن به برشی از مشهد قدیم رسید را بُرید.

تابستان های زیادی را در آن کوچه جلو مغازه پلاستیک فروشی اصغرِ مُلاباجی چرخیدم، وقتی آن قیچی به راه افتاد من نوجوان بودم و نمی دانستم، کوچه ها و آدم ها اگر بمیرند و قیچی شوند، از بین نخواهند رفت، می روند گوشه ای در سرت پنهان می شوند و بعد به یادت می آورند که حاشیه میدان طبرسی سر نبش کوچه سیابون آدرس جایی است که بخشی از خاطرات چند تابستانت در آن دفن شده است و بعد با آدم هایی روبه رو می شوی که هرکدام یک تکه از خاطراتشان را قیچی نوسازی بریده است.

مناجات و حکایات

گلستان سعدی

نه هرکه به صورت نکوست سیرت زیبا در اوست. کار اندرون دارد نه پوست.
توان شناخت به یک روز در شمایل مرد
که تا کجاش رسیده ست پایگاه علوم
ولی ز باطنش ایمن مباش و غره مشو
که خبث نفس نگردد به سال ها معلوم

باب هشتم، در آداب صحبت، حکمت شماره ۴۲

اول شخص

یادداشتی در سوگ سید ضیاءالدین سجادی، پژوهشگر ادبیات فارسی، مترجم و مصحح مشهدی به بهانه سال مرگش

زیستن در میان انبوه واژه ها

امیرمنصور رحیمیان

روزها و شب ها بی آنکه لحظه ای درک کنند، از پی هم می دوند و تا چشم هم می گذاریم، از دست می روند. از چیزهایی که برایشان نگران بودیم، آن قدر دور می شویم که دیگر یادآوری آن ها هم برایمان سخت می شود. چه بسیار دیدارها، سفرها، امتحان ها، غصه ها و دوری هایی که در لحظه، سخت یا هیجان آور بوده اند و حالا آن قدر دور شده اند که به سختی یادمان می آیند. دومین روز از پنجمین ماه هر سال هم همان طور است که سال قبل بوده است. تنها تفاوتش، وجود یا نیستی آدم هایی است که در این روز به دنیا آمده اند یا آن را ترک کرده اند. همان طور که در دومین روز از مرداد ۲۶ سال قبل، یک آدم حسابی از فهرست بلند بالای جمعیت نفوس زنده دنیا کم شد. آدم حسابی ای که دیگر جایگزینی ندارد و چقدر افسوس و افسانه با رفتنش به خاک سپرده شد. «دکتر سید ضیاءالدین سجادی» یکی از آن آدم های فرهیخته ای بود که تا وقتی زنده بود، کلمات را ارج می نهاد. او زندگی اش را صرف یادگیری و یاد دادن شعر و ادب فارسی کرد. دکتر ضیاءالدین سجادی، با افروختن چراغ ادبیات فارسی، به نسل های بعد خود راهی را نشان داد که بزرگان قبلش به خود او نشان داده بودند. او شعله روشنی را از متأخرین و استادان خود در دست گرفت و به آدم های بعد خود هدیه داد. استادانی که این شعله را نسل به نسل و دست به دست از فردوسی و متأخرین گرفته بودند و به او و دیگران دادند. ضیاءالدین سجادی، زاده ۱۲۹۹ در شهر مشهد و شاگرد استادانی چون «بدیع الزمان فروزانفر»، «جلال الدین همایی»، «احمد بهمن یار» و «ملک الشعرای بهار» بود. او نزد آن ها با خط و ربط شعر و ادب فارسی آشنا شد و تا آنجا پیش رفت که خود از سرآمدان ادبیات ایران شد. البته که در این میان نقش خانواده اش هم بی تأثیر نبود. پدرش «حاج سید مصطفی سرابی خراسانی» از علمان فاضل و ادیب مشهد بود و قدر شعر و فضل را می دانست. برای همین بعد از پایان دوره تحصیلاتش در سال ۱۳۲۱، پدر سید ضیاءالدین را برای کسب درجات بالاتر راهی تهران کرد. او در سال ۱۳۳۴ مدرک دکترای خود را اخذ کرد و به پژوهش در ادبیات فارسی و به طور ویژه حول خاقانی و اشعار او پرداخت. او در بیشتر از ۶۵ کنگره و همایش علمی، ادبی سخنرانی کرده که غالب آن ها در مقالات و محافل آن همایش ها چاپ شده است. او همچنین بیشتر از بیست جلد کتاب فاخر در مورد شعر و ادبیات فارسی به رشته تحریر درآورده است.

کارتون شهر

رضا جنگی

بدون شرح...

روایت روز

آتشی که به جان تابستان افتاد

سید محمدرضا هاشمی

احتمالا گرمای این روزهای هوا شما را هم عاصی کرده است، گرمایی که هر کسی تعبیر متفاوتی از آن دارد. روزهای داغ پیش رو، مشهد در گرم ترین روز سال و عبارت های این چنینی دیگر. اما راستش را بخواهید فرقی ندارد که چه اسمی بر روی این هوای گرم بگذاریم، مهم این است که مراقب خودمان باشیم تا گرما زده نشویم و هوای اطرافیان خود را داشته باشیم. البته گرمای بی سابقه ای که این روزها تجربه می کنیم تنها مختص به این مختصات جغرافیایی نیست، امسال مردم اروپا هم روزهای پیش بینی ناپذیری را تجربه کرده اند. گرمای هوا آن قدر در اروپا جدی است که ریل راه آهن در برخی نقاط قاره سبز خم شده، جنگل های بسیاری دچار آتش سوزی شده و متأسفانه گرمای هوا جان هزار و ۵۰۰ نفر را در کشورهای مختلف اروپا گرفته است. مردم انگلستان و ساکنان لندن برای اولین بار گرمای ۴۰ درجه هوا را تجربه کرده اند و مقامات این کشور این اتفاق محیط زیستی را یک حادثه بزرگ نامیده اند. کارشناسان گرمای بی سابقه هوا در تابستان امسال را به دلیل تغییرات اقلیمی می دادند. هر وقت حرف از لایه ازون و تغییرات اقلیمی وسط می آید، یاد اقدام بدون فکر ترامپ در خروج از پیمان محیط زیستی پاریس می افتم و به این فکر می کنم که قلدربازی چقدر آدم را منفور می کند. تازه این اول راه است، هرچه بیشتر بگذرد تأثیرات برخورد آسیب زننده انسان با محیط زیست بیشتر خودرانشان می دهد، لایه ازون سوراخ تر می شود، خشک سالی سرزمین های بیشتری را در برمی گیرد و در نتیجه روزهای گرم تری در انتظار ما خواهد بود. حالا که هوا گرم است و چاره ای جز کنار آمدن با آن نداریم بهتر است حواسمان به بعضی چیزها باشد. مثلا روی کولر را بپوشانیم تا هم آب کمتری مصرف کند و هم سرمای مطلوب تری به ما بدهد. مراقب پرنده های کوچک دور و برمان باشیم و در سایه ها برایشان گندم و برنج بریزیم تا حداقل در این گرمای جان سوز آن ها گرسنه نباشند. حواسمان به افراد مسن دور و برمان باشد. اگر در خیابان با آن ها روبه رو شدیم هوایشان را داشته باشیم. اگر پاکبان محله مان را دیدیم او را میهمان یک لیوان آب سرد کنیم. اگر دور و برمان خانواده بی بضاعتی سراغ داریم، گلریزان راه بیندازیم و برایشان کولر بخریم و از همه مهم تر در مصرف آب و برق صرفه جویی کنیم. همین حالا که من و شما زیر باد کولر نشسته ایم و با چرخاندن شیر، آب سالم آشامیدنی در اختیارمان قرار می گیرد، هم وطنان مادر استان سیستان و بلوچستان با مشکلات زیادی برای تأمین آب آشامیدنی روبه رو هستند.

شوخی بی‌شوخی

میوه هایی که در سبد خانوار جا نمی شوند

مهدی محمدی

مجتبی شادلو، رئیس اتحادیه بارفروشان گفته است که در هفته های گذشته خرید میوه از سوی مردم با کاهش ۳۰ درصدی رو به رو شده است. در این باره ذکر چند نکته ضروری است.

اولا، مطمئنا مسئولان مرتبط خیلی ناراحت هستند و شب ها هم از غصه خوابشان نمی برد که قدرت خرید میوه مردم کم شده است. ما هم به ناراحتی آن ها راضی نیستیم و پیشنهاد می کنیم که این طور فکر کنند که مردم الان میل ندارند میوه بخورند و می خواهند چای بخورند و علت کم شدن خرید میوه میل نداشتن است نه پول نداشتن.

دوم، اینکه اگر مردم میوه را به خاطر خاصیت ویتامینش می خریدند، الان می توانند به جای میوه های مختلف یک شربت مولتی ویتامین بخرند و اگر به خاطر مزه اش می خورند می توانند آدامس با طعم میوه دل خواهشان بخرند.

سوم، اینکه متأسفانه این طور بین مردم جا افتاده است که میوه خیلی خاصیت دارد در حالی که در عمل این طور نیست. کافی است میوه فروش قیمت میوه هایی را که انتخاب کرده اید به شما اعلام کند تا ببینید چقدر سکته به انسان نزدیک است.

چهارم، اینکه جدیدا اسراف هم خیلی کم شده است، مثلا قبلا بعد از خوردن هندوانه، پوست هندوانه با قرمزی آن را هی سطل آشغال می شد ولی الان آن قدر کف هندوانه را می تراشیم که انگار با ژیلت آن را تمیز کرده ایم و حتی ضخامت پوست هندوانه را به خاطر تراشیدن زیاد از ضخامت پوست هلو هم کمتر می کنیم.

پنجم، اینکه اگر یک شخص سالمند میوه خرید می کرد قدرت برداشتنش را نداشت و باید یک نفر کمکش می کرد تا پلاستیک های میوه را بتواند به خانه اش ببرد. اما خوشبختانه این روزها چون قدرت خرید کم شده، شخص سالمند خودش به تنهایی قدرت برداشتن میوه های خریداری شده را دارد.

ششم، اینکه خوشبختانه فعلا فقط قدرت خرید میوه ما کم شده است ولی قدرت خرید برنج و روغن و قند و شکر و پوشاک و خودرو و مسکن و این ها یک درصد هم کم نشده است. در جریانید که!

به روایت دیگران

تیر امسال، ایران ۷۶۹ بار لرزید

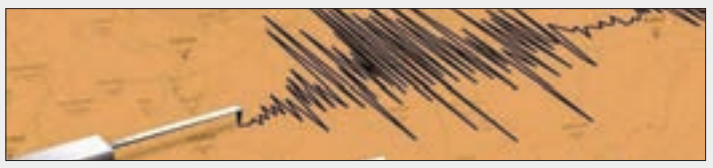

زلزله روز گذشته در هرمزگان سوژه خبرگزاری ایرنا شده تا گزارشی را از تعدد زلزله های ثبت شده تنها در یک ماه گذشته منتشر کند.

در این گزارش آمده که ایران در تیر ۱۴۰۱، ۷۶۹ بار لرزیده است و استان هرمزگان با ۲۱۴ زمین لرزه ثبت شده در مرکز لرزه نگاری کشوری، بالاترین آمار زمین لرزه در این ماه را به خود اختصاص داده است.

طبق این گزارش، از لحاظ آماری ۶۰۱ زمین لرزه با بزرگی ۳، تعداد ۱۳۰ زمین لرزه با بزرگی بین ۳ و ۴، تعداد ۳۲ زمین لرزه با بزرگی بین ۴ و ۵، تعداد ۴ زمین لرزه با بزرگی بین ۵ و ۶ و تعداد ۲ زمین لرزه با بزرگی بین ۶ و ۷ ریشتر بوده است. این در حالی است که در ۴ و ۲۸ تیر نیز شاهد دو زمین لرزه ۴ ریشتری در خراسان رضوی به ترتیب در رشتخوار و سفید سنگ بوده ایم.

عکس روز

تابستان با تمام گرمای جان فرسایش، فصل دوست‌داشتنی بچه‌هاست. شب‌هایی که دغدغه درس و مشق ندارند و صدای شادی‌های کودکانه‌شان پارک‌های شهر را سرسبزتر می‌کند.

عکس: رسول کارگر | فوتوشهرا | پارک ملت مشهد